

۱۸ ماه زندان انفرادی؛ میزبانی شاه از شریعتی

ساواک برای دستگیری و بازجویی دکتر علی شریعتی از چه روش‌های غیرانسانی استفاده کرد؟

جواد نوائیان رودسری – هر چند که به اعتقاد برخی مورخان تاریخ معاصر، زنده‌یاد دکتر علی شریعتی هیچ‌گاه به صورت کاملاً مستقیم، وارد مبارزات سیاسی علیه رژیم پهلوی نشد، اما بسیاری از نیروهایی که در برابر استبداد و دیکتاتوری شاه قد علم کردند و از نثار جان برای پیروزی انقلاب اسلامی دریغ نداشتند، دست‌کم در بخشی از زندگی خود، تحت تأثیر آثار و نوشته‌های آن مرحوم قرار داشتند. رویکرد مرحوم دکتر شریعتی در فعالیت‌هایش، رویکردی کاملاً نوآورانه بود. تجارب او از مبارزات ملی‌شدن صنعت نفت در کنار پدرش، استاد محمدتقی شریعتی، عضویت در نهضت مقاومت ملی و بازداشت به جرم این عضویت، به دکتر شریعتی آموخته‌بود که پیش از آغاز مبارزه، پرداختن به بالابردن آگاهی و دانش مردم در باره وضع موجود و وضعی که باید وجود داشته‌باشد، مهم و بلکه ضروری است. او بعد از بازگشت به ایران در سال ۱۳۴۳ ش و در پی آن، آغاز تدریس در دانشگاه فردوسی از سال ۱۳۴۵ ش، در سخنرانی‌ها، کلاس‌ها و نوشته‌هایش، همین‌مشی و روش‌رایبی گرفت و را باورد به حسینیة ارشاد، به اوج خود رساند. بدیهی بود که رژیم شاه، از این رویکرد احساس خطر می‌کرد؛ به‌خصوص آن‌که دکتر شریعتی، حتی پیش از آن‌که به دلیل سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش محل اتهام‌باشد، به سبب فعالیت‌های دوران دانش‌آموزی و دانشجویی در نهضت مقاومت ملی و هم‌رازی با پدرش، تحت‌نظر بود و ساواک‌روی اقدامات و سخنانش، حساسیت داشت.

■ چگونگی بازداشت

سخنرانی‌های دکتر شریعتی در حسینیة ارشاد را، همان‌طور که اشاره کردیم، باید اوج فعالیت‌های وی بدانیم؛ با افزایش این فعالیت‌ها، طبیعی بود که حساسیت ساواک نیز به اقدامات او بیشتر باشد. دکتر شریعتی بین سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ ش، به ایراد ده‌ها سخنرانی در حسینیة ارشاد پرداخت که بخش اعظم آن‌ها، ارتباط نزدیک و تنگاتنگی



ب‌مفاهیم انقلابی اسلام داشت. روز دوشنبه، ۲۲ آبان سال ۱۳۵۱، رژیم پهلوی حسینیة ارشاد را تعطیل کرد. ساواک تصمیم به بازداشت و بازجویی از دکتر شریعتی گرفت. به همین دلیل، او مدتی را به صورت مخفی زندگی کرد. در تابستان سال ۱۳۵۲، مأموران ساواک به منزل وی در خیابان کوهسنگی مشهد هجوم بردند و یادداشت‌ها و کتاب‌های او را به نقطه‌ای نامعلوم انتقال دادند. هم‌زمان با این اقدام، مأموران به خانه استاد محمدتقی شریعتی ریختند و بعد از جمع‌آوری نوشته‌های استاد، وی را هم بازداشت و به نقطه نامعلومی منتقل کردند. بعدها معلوم شد که او را برای پیدا کردن محل اختفای دکتر شریعتی یا تسلیم شدن او، گروگان گرفته بودند. استاد شریعتی، وضع جسمانی مناسبی نداشت و حبس شدن در سلول مخوف زندان کمیتة مشترک ضد خرابکاری در تهران، دم به دم بر وخامت شرایط وی می‌افزود. بازجویی از استاد شریعتی، برعهده منوچهری، از بازجویان سفاک کمیتة مشترک بود. زنده‌یاد پوران شریعت رضوی به نقل از برادرش که در آن زمان، در سلول کناری استاد حبس انفرادی بوده‌است، در کتاب «طرحی از یک زندگی»، می‌نویسد: «بازجوی‌ایشان هم همان منوچهری جلا‌دیده که استاد بلافاصله پس از نشستن روی صندلی مقابل میز او، چای او را خورد و گفته: از جان من چه می‌خواهید؟ منوچهری سراغ علی [شریعتی] را گرفته و استاد اظهار بی‌اطلاعی کرده و منوچهری گفته که خدا اگر می‌دانست که قرآنش را پسر تو دکتر شریعتی، تبلیغ و توان را تفسیر می‌کنی، اصلاً آن را نازل نمی‌کرد! و استاد هم جواب می‌دهد: حالا که خدا این را می‌دانست و قرآن را هم نازل کرده! منوچهری عصبانی می‌شود و استاد را به سلول برمی‌گرداند.»

دکتر شریعتی تمام این مدت را در خانه‌ای واقع در سرآسیاب دولاب مخفی بود. همسر و دوستانش به‌وی اطلاع دادند که حال پدرش وخیم است و اصلاً او را نگه داشته‌اند تا به دکتر شریعتی برسند. این بود که بالاخره اول مهر ماه سال ۱۳۵۲، تصمیمش را گرفت؛ به خانه‌اش در مشهد بازگشت، و سایش را برداشت و رفت تا خودش را به ساواک معرفی کند؛ نمی‌توانست منتظر بماند تا پیکری بی‌جان پدر را ببیند.

■ هنر گذراندن بازجویی!

دکتر شریعتی را بلافاصله به زندان کمیتة مشترک انتقال دادند. بازجویی از او، به حسین‌زاده، یکی از بازجوهای معروف ساواک واگذار شده‌بود. بازجویی‌ها بسیار فشرده و طولانی صورت می‌گرفت؛ هر روز ساعت‌ها او را مجبور می‌کردند که بنشیند و درباره سخنرانی‌هایش توضیحاتی را بنویسد؛ ساواک به دنبال سرنخ‌هایی برای چسباندن وصله «مارکسیست اسلامی» به دکتر بود؛ اما یادداشت‌هایش که بعد از پیروزی انقلاب



سلول انفرادی دکتر علی شریعتی در کمیتة مشترک ضد خرابکاری (ساواک)

اسلامی و در قالب چندجلد از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده‌است، نشان می‌دهد که دکتر شریعتی، با زیرکی خاص خودش، از فضای مدنظر بازجو می‌گریخت. دخترش نقل می‌کرد: «پدرم قصد داشت جزوهای بنویسد به نام هنر گذراندن بازجویی!... می‌خواست در آن به گزارش تجربیاتش، شگردهای ساواک و شیوه‌های خنثی‌سازی آن‌ها و... بپردازد.» اما هنر گذراندن دوران بازجویی در زندان شاه، خیلی هم ساده نبود؛ حضور او در سلول انفرادی، ۱۸ ماهه طول کشید. دکتر در این مدت ناچار بود که با شکنجه‌های روحی عجیب و غریب ساواک کنار بیاید و از طرفی، نگران پدرش، استاد محمدتقی شریعتی هم باشد؛ ساواک حتی بعد از تسلیم شدن دکتر، اجازه آزادی استاد را نداد و او را یک‌سال بعد از بازداشت دکتر شریعتی آزاد کرد. دکتر بعداً درباره آن ۱۸ ماهه‌خوف و چگونگی تقویت روحیه‌اش در زندان شاه، نوشت: «من شکست نمی‌خورم، ایمان و دوست‌داشتن رو بین‌تنم کرده‌اند. وقتی تنهای تنهایی کردند و دنیا ییم، چندان وجب در چند وجب، تنگ و تاریک مثل گور، بریده از جهان و جهانیان، دور از عالم زندگان، و یادها و نام‌ها نیز از خاطرم گریخته بودند، در خالی‌ترین خلوت و مطلق‌ترین غیبت، که هیچ نبود و هیچ نمانده بود، باز هم در آن خالی و خلأ محض، چیزی داشتم، در آن غیبت محض، حضوری بود... احساس می‌کردم... یار

تماشاگری دارم که یاد وجود و حیات و روشنی را در گ‌هایم تزریق می‌کند، حتی گاهی سلامش می‌کنم، گاهی از او خجالت می‌کشم... گاهی در آن قبر تنها، خودم را بیرایش لوس می‌کنم.»

■ هجرت به اروپا و درگذشت

بالاخره، وقتی نتوانستند از دکتر شریعتی چیزی به‌دست آورند، ناچار از آذش کردند؛ او شب عید سال ۱۳۵۴ ش را نزد خانواده‌اش گذراند؛ اما دیگر توان گذشته را نداشت. ساواک هر گونه فعالیت را برای او ممنوع کرده‌بود. دیدارش با دوستان و آشنایان محدود شد؛ حالا دکتر شریعتی باید خانه‌نشینی را تجربه می‌کرد. اما، به‌تعبیر شهید بهشتی، «انسانی در مسیر شدن» بود و چنین انسانی نمی‌توان در محدوده‌خانه و مکان منزوی کرد و به‌بند کشید. مخفیانه به اروپا سفر کرد، شاید بتواند کارش را از نو آغاز کند؛ اما خبر رسید خانواده‌اش نتوانسته‌اند از ایران خارج شوند. نگرانی درباره خانواده، بر آثار رنجی که طی آن ۱۸ ماه تحمل کرده‌بود، افزود و شاید همین مسئله، باعث شد که در شب ۲۹ خرداد سال ۱۳۵۶، دچار حمله قلبی شود؛ دکتر علی شریعتی در غربت درگذشت. پیکر او را برای جلوگیری از سوءاستفاده رژیم پهلوی، به‌سوریه منتقل کردند؛ امام موسی صدر برپیکروی نماز اقامه کرد و او را در جوار حرم حضرت زینب(س) به خاک سپردند.

اندیشه

روزنامه خراسان؛ منزلگاه اول و آخر

شریعتی روزنامه‌نگار

نگاهی به توانمندی‌های مطبوعاتی زنده‌یاد دکتر علی شریعتی در سالروز درگذشت او



رودسری – زنده‌یاد دکتر علی شریعتی، روزنامه‌نگاری را با روزنامه خراسان شروع کرد و با همین روزنامه به پایان رساند. نخستین نوشته شناخته‌شده او در روزنامه خراسان، «شرح‌زندگی ملک‌الشعرا بهار» بود که در بیستم خرداد ۱۳۳۳ انتشار یافت؛ دکتر شریعتی هنگام انتشار این نوشته، ۲۱ ساله بود. اما به تحقیق نمی‌توان ادعا کرد که این نوشته، اولین تجربه روزنامه‌نگاری او باشد. می‌دانیم که تا همین دو دهه قبل، نوشتن نام نویسنده در کنار اثرش، دست‌کم در روزنامه خراسان خیلی باب نبود؛ مگر مواردی که با عنوان «مطالب وارده» منتشر می‌شد. آن‌چه از دکتر شریعتی با نام نویسنده چاپ شده، چیزی حدود ۹ مطلب است که از منظر نوع و جنس، گستره وسیعی از فعالیت‌های روزنامه‌نگاری را در برمی‌گیرد. با توجه به انتشار نخستین مطلب او در خرداد ۱۳۳۳، می‌توان چنین پنداشت که این تاریخ، آغاز همکاری وی با روزنامه خراسان است؛ اما با توجه به خاطرات همکاران وی در روز نامه، مانند مرحوم ابراهیم توسلی، نمی‌توان پایان همکاری وی را تابستان سال ۱۳۳۴، یعنی زمانی که آخرین مطلب وی، با نام «علی شریعتی» منتشر شده‌است، در نظر گرفت. ظاهراً وی در این زمان، به صورت یکی از اعضای تحریریه روزنامه درآمد بود و به همین دلیل، دیگر مطالبش با نام منتشر نمی‌شد. با توجه به اعزام دکتر علی شریعتی در سال ۱۳۳۸ به فرانسه، برای ادامه تحصیل، احتمال همکاری او با روزنامه تا این تاریخ، بسیار محتمل است. رفاقت پایدار دکتر شریعتی و زنده‌یاد فخرالدین حجازی را که در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰، عملاً سردبیری تحریریه خراسان را برعهده داشت، می‌توان دلیل تداوم این همکاری دانست.

■ روزنامه‌نگار همه‌فن حریف!

همان‌طور که اشاره کردیم، دکتر شریعتی در حوزه روزنامه‌نگاری، قابلیت‌نگارش مطالبی با موضوعات متنوع را داشت. هرچندوی کارنگارش متون برای روزنامه‌را، با نوشتن سرگذشت دانشمندان و ادیبان ایرانی و مسلمان آغاز کرد، اما به تدریج پار از این مرحله فراتر نهاد و حتی به حوزه نگارش مقالاتی با محتوای سیاسی و بین‌المللی نیز، ورود کرد؛ نمونه قابل بررسی این نوشته‌ها را می‌توانید در شماره ۱۷۱۹ روزنامه خراسان، مورخ ۲۶ خرداد ۱۳۳۴، با عنوان «گذشته و حال» ببینید. دکتر شریعتی حتی به‌عرصه طنز نویسی مطبوعاتی نیز، وارد شده‌بود؛ یادداشت «تعجب نمی‌کنم! او که در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۳۴ در روزنامه خراسان منتشر شد، نشان می‌دهد که او در ۲۲ سالگی، کاملاً با ساختارهای نوشتار طنز، برای درج در روزنامه، آشنا بوده‌است. حوزه مورد علاقه مطالعات دکتر شریعتی که بعدها نیز بسیار به آن ورود کرد، یعنی تاریخ‌اندیشه اسلامی، «در برخی دیگر از نوشتارهای وی نمود پیدا می‌کند؛ مقالات «مکتب واسطه» که به احتمال زیاد، حاصل نشستن پای صحبت‌های

دکتر علی شریعتی کارنگارش متون

برای روزنامه را، با نوشتن سرگذشت

دانشمندان و ادیبان ایرانی و مسلمان

آغاز کرد، اما به تدریج پار از این مرحله

فراتر نهاد و حتی به حوزه نگارش

مقالاتی با محتوای سیاسی و بین‌المللی

نیز، ورود کرد؛ نمونه قابل بررسی این

نوشته‌ها را می‌توانید در شماره ۱۷۱۹

روزنامه خراسان، مورخ ۲۶ خرداد

۱۳۳۴، با عنوان «گذشته و حال» ببینید

پدرش، استاد محمدتقی شریعتی و نقدهای دقیق وی از مارکسیسم است، در آذر ماه سال ۱۳۳۳ و در چند شماره روزنامه خراسان انتشار یافت. دکتر شریعتی در قامت یک روزنامه‌نگار، به حوزه شعر و ادب نیز، ورود می‌کرد و اشعار او در ستون شعر روزنامه خراسان چاپ می‌شد؛ مثلاً یکی از قطعات وی، با مطلع «الای کودکان همدم من / پدر را کرده‌اید امشب فراموش» در ششم آبان ۱۳۳۳ و غزلی از او، با مطلع «یاد باد آن گل ابریشم من / یار من، محرم من، همدم من» در ۲۹ آذر همان سال، در ستون شعر روزنامه خراسان انتشار یافت و قدرت ادبی دکتر شریعتی را نیز، آشکار کرد.

می‌نویسد: «آدم در زندگی کمتر کسی را می‌تواند در بست قبول داشته‌باشد، هر قدر به آن شخص ارادت و اخلاص داشته‌باشد، اما من دکتر مهدوی را در بست قبول دارم و او را نمونه یک ایرانی اندیشمند و ایده‌آل می‌دانم، این مسئله از نادر امور است و استثنا از قاعده‌ای عام و جهان‌شمول. شاهر قدر فانی در وجود کسی باشید، باز از اختلافات جزئی نمی‌توانید بر کنار بمانید، اما در مورد دکتر مهدوی من این چنین حالتی دارم، دکتر مهدوی از نظر من مظهر ایمان در معنی خالص و زلال است.»

در پی درگذشت استاد دکتر احمد

مهدوی دامغانی، جمعی از مقامات و اصحاب سیاست، از جمله حسین امیرعبداللهیان، وزیر خارجه، محمدجواد ظریف و سیدمحمد خاتمی و... این ضایعه را به جامعه علمی کشور تسلیت گفتند.



شاهنامه، به بزرگی حافظ و سعدی، به بزرگی بزرگانی چون زکریای رازی و بوعلی سینا و ملاصدرا، ایران من به عظمت مولاناست ... این عظمت مدیون بزرگان ماست، چه همین چهره‌ها که شما نام بردید و چه مهرورزانان ما؛ از استاد ما علامه بزرگوار محمد قزوینی، استاد عزیز ما بدیع الزمان فروزانفر و مرحوم بدیع الزمانی کردستانی و سیدالشعراء امیری فیروز کوهی، دکتر جعفر شهیدی، دکتر مهدی محقق، دکتر زرین کوب و دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی ادام ... ایامه و انعامه» و من با خواندن این سخنان، به‌یاد می‌آورم که استاد احمد مهدوی دامغانی، همان کسی است که استاد شفیعی کدکنی او را «در بست» قبول دارد و درباره‌اش

عنوان «اعلیحضرت اقدس امام علی بن موسی الرضا صلوات... علیه» یاد می‌کرد. این رغبت و علاقه، در متن سخنان وی، در مصاحبه‌ای که بخش‌هایی از آن را در ابتدای متن آورديم، کاملاً آشکار است. میلاد عظیمی، استاد دانشگاه تهران که ضمن گفت‌وگوهایش با استاد، از محتوای وصیت‌نامه وی مطلع شده‌است، می‌نویسد: «مهدوی دامغانی تلفیق و تلاطمی بود از عشق سوزان به اهل بیت(ع) و مهر ژرف به ایران و فرهنگ ایران. او هر که را دوستدار اهل بیت(ع) و خادم ایران می‌دانست. بدون توجه به مرام و مسلک سیاسی اش - حرمت می‌گذاشت و دوست داشت؛ معیار مهدوی دامغانی این بود و لاغیر. نقطه کانونی شخصیت او حب اهل بیت(ع) و عشق به ایران بود. [او در وصیت‌نامه‌اش تأکید کرده‌است که] به‌روی چشم‌ها و لبانش، از تربت مقدس حضرت ابی‌عبدا... الحسین(ع) که در قرآن کوچک اوست، قرار دهند.» جلوه‌هایی از ایران دوستی او را می‌توان در گفت‌وگویش با محمدحسین باغسنگانی دید؛ آن‌جا که وقتی قرار است درباره ایران صحبت کند، ناگهان شوری وجودش را فرامی‌گیرد و با بغض می‌گوید: «عجب سؤال سختی! من می‌پرمد را با این سؤالات اذیت نکن... وقتی اسم ایران می‌آید، درونم آتش می‌گیرد... من در ایران زندگی کردم، از بدو تولد در مشهد تا همین الان که در این آبارتمان در فیلا دلفیا، هزاران مایل دورتر از مشهد است، من همیشه در ایرانم، ایران من بزرگ‌تر است از این حرف‌ها، «و عظمت و بزرگی ایران را، مدیون بزرگان علم و ادب این سرزمین می‌دانست و می‌گفت: [[ایران من بزرگ است؛] به عظمت و بزرگی ایران حکیم توس، به عظمتِ کاخ بلند

دوری از وطن، به ایران و شهر مشهد حمل شود و در جوار بارگاه منور رضوی آرام گیرد؛ این خبری است که فرزند وی، فریده مهدوی دامغانی، مترجم نام‌اشنا و توانای معاصر، در صفحه شخصی خود منتشر کرده‌است.

درباره ویژگی‌های علمی و اخلاقی زنده‌یاد دکتر احمد مهدوی دامغانی

لبریز از عشق امام رضا^(ع) در آن سوی دنیا

دانشگاه گرفت. او رساله دکتری خود را که تصحیح «کشف الحقایق» اثر عزیزالدین نسفی بود، با راهنمایی دانشمند همشهری‌اش، زنده‌یاد محمدتقی مدرّس رضوی به رشته تحریر درآورد و سپس به تدریس در دانشکده‌های الهیات و ادبیات پرداخت. دکتر احمد مهدوی دامغانی در دوران تحصیلات دانشگاهی، از محضر استادان بنامی همچون جلال‌الدین همایی، فاضل‌تونی و بدیع‌الزمان فروزانفر بهره‌مند شد. وی از سال ۱۳۶۶، به تدریس در دو دانشگاه هاروارد و پنسلوانیا پرداخت.

حوزه تدریس دکتر احمد مهدوی دامغانی، علوم اسلامی و ادبیات فارسی و عربی بود. وی سرانجام، بعد از سال‌ها تدریس در دانشگاه هاروارد، بازنستشته شد و روزگار پایانی عمر را به تحقیق و مطالعه گذراند.

■ ویژگی‌های شخصیتی

مهم‌ترین و شاید برجسته‌ترین وجه شخصیت زنده‌یاد استاد احمد مهدوی دامغانی، تلاقی عشق به دین و میهن در اندیشه و تفکر او بود. کسانی که استاد را می‌شناختند، از علاقه وافر وی به ایران مطلع‌اند و در همان حال، می‌دانند که وی، عشقی وصف‌ناشدنی به وجود مقدس حضرت ثامن‌الججج(ع) داشت. آن مرحوم در نوشته‌ها و سخنان خود، از امام رضا(ع)، با

دوری از وطن، به ایران و شهر مشهد حمل شود و در جوار بارگاه منور رضوی آرام گیرد؛ این خبری است که فرزند وی، فریده مهدوی دامغانی، مترجم نام‌اشنا و توانای معاصر، در صفحه شخصی خود منتشر کرده‌است.

■ دانشگاه تهران تا دانشگاه هاروارد

زنده‌یاد، روانشاد دکتر احمد مهدوی دامغانی، ۱۳ شهریور ماه ۱۳۰۵ در محله نوغان شهر مشهد، دیده به جهان گشود؛ در خانواده‌ای اهل علم، پدرش، مرحوم آیت... محمد کاظم مهدوی دامغانی، از علما و مجتهدان نام‌آشنای خراسان و ایران بود و دکتر احمد مهدوی دامغانی، مقدمات علوم دینی و ادبیات عرب را بر زیر نظر و با حضور در رس استادان مبّز حوزه علمیه مشهد آموخت. او در آن ایام، هم درس و هم بحث بزرگانی همچون آیت... العظمی سیدعلی سستانی بود و از درس دانشمندان همچون ادیب‌نیشابوری بهره‌برد. در سال ۱۳۲۷ ش و در حالی که ۲۲ سال داشت، راهی تهران شد؛ ابتدا در دانشکده معقول و منقول و سپس، در دانشکده ادبیات به تحصیل پرداخت و توانست در سال ۱۳۳۳، مدرک لیسانس خود را در رشته ادبیات فارسی، از این دانشگاه دریافت کند. کمتر از یک دهه بعد، احمد مهدوی دامغانی، مدرک دکترا ی خود را در همین رشته و از همین

نوائیان – دکتر احمد مهدوی دامغانی، آن استاد فرزانه ادبیات فارسی و عربی و پژوهنده نامدار ایرانی، روز جمعه، در ۹۶ سالگی دارفانی را وداع گفت. هنگامی که این خبر تأثرآور را شنیدم، ناخودآگاه به یاد سخنان توأم با بغض و اشک او در ارتباط مستقیم با برنامه «شوکران» افتادم؛ او در حالی این سخنان را بر زبان می‌راند که بیش از ۳۵ سال دوری از وطن را تحمل کرده‌بود: «سلام، سلامّ علیکم، سلام بر شما، سلام بر ملت ایران، سلام بر ایران، سلام بر ملت ایران، سلام بر خراسان، سلام بر شاه خراسان، سلام بر علی بن موسی الرضا صلوات... علیه، اللهم صلّ علیّ بنّ موسی الرضا المَرضی الإمام النّقیّ البَیّ و حَبَّکَ عَلَیْ مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ التُّرَى الصّدیق الشّهِید صَلاةَ کَثیرةٍ ثامّةٍ زاکِیةٍ مُتَواصِلَةٍ مُتَوَاتِرَةٍ مُتَزَادَةٍ کَاغْفِیْلِ مَا صَلَّیْتَ عَلَیْ أَحَدٍ مِنْ أَوْلِیائِکَ ... من جسمم این جاست، ۳۵ سال است که روحم در ایران است. شب‌ها هر وقت سر بر بستر می‌گذارم، در ایران خواهم بود... همه چیزم برای ایران است. الهی خدا این توفیق را به من بدهد که جسدم در مشهد دفن شود ان شاء...؛ امیدوارم این توفیق را پیدا کنم، عتبه‌بوسی علی بن موسی الرضا(ع) نصیبم شود قبل از مرگم، ان شاء...» حالا قرار است پیکر این استاد نامدار ادبیات فارسی و عربی و صاحب‌نظر در علوم الهی، بعد از سال‌ها